



ترجمه‌ی فرزاد فرید

عنوان و نام پدیدآور: کورالاین

نیل گیمین، ترجمه‌ی فرزاد فرید

مشخصات نشر: تهران،

پربان، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۳۱۶-۸-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا

ت: زبان اصلی

Corall 2 02

موضوع: داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰ م.

شناسه: دهه ۱۳۴۷ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ۷ / ۹۹۳

رده‌بندی دیوئی: ۸۹۳

شماره کتابشناسی: ۸۹۳



www.ketab.ir

ناشر، پریان
کوردالاین
نویسنده، نیل گیمین
مترجم، فرزاد فرید
تصویر، از، کریس ریدل
ویراستار، نوگس حسینی
خوان، زینب شجاعی
ترجمه، حسنین کریمزاده
ناظر، گرافیک، حسین کریمزاده
ناظر، اتوب، صادق آزاد
شابک، ۸۰۰-۶-۹۷۸-۵
شمارگان، ۱۰۰
نوبت چاپ، اول
لینوگرافی، نقاشی

چاپ و صحافی، سازمان چاپ و انتشارات
تمام حقوق چاپ و نشر محفوظ و متعلق به سازمان است
نشانی، تهران، میدان رسالت، خیابان نیروی دریا
کوچه‌ی کاشانی، پلاک ۱۲، واحد ۲
تلفن، ۷۷۴۵۷۵۵۰
بها، ۹۰۰۰ تومان



این کتاب را برای هالی شروع کردم
و برای مدی تمام کردم

www.ketab.ir

افسانه‌های پریان واقعی‌تر از واقعیت‌اند؛
نه به این دلیل که می‌گویند اژدهایان وجود دارند،
بلکه به این دلیل که می‌گویند
اژدهایان را می‌توان شکست داد.

ج. ک. چستر تون

مقدمه

۱۵

فصل اول

۲۳

فصل دوم

۳۵

فصل سوم

۴۵

فصل چهارم

۵۷

فصل پنجم

۷۱

فصل ششم

۹۱

فصل هفتم

۱۰۵

فصل هشتم

۱۱۳

فصل نهم

۱۳۱

فصل دهم

۱۴۳

فصل یازدهم

۱۵۵

فصل پانزدهم

۱۶۷

فصل شانزدهم

۱۷۹

www.ketab.ir



سال ۸۷ به آپارتمانی در لیتل مید^۱ واقع در شهر کوچک ناتلی^۲ در سسکس^۳ نقل مکان کردیم. آنجا زمانی عمارتی اربابی بود که برای پزشک پادشاه انگلستان ساخته شده بود؛ پیرمردی که زمانی مالک خانه بود (قبل از آنکه آن را به دو معمار محلی بفروشد) این طور به من گفته بود. در زمان خودش خانه‌ی بسیار بزرگی بود، اما از آن چند آپارتمان در آورده بودند.

آپارتمان شماره‌ی ۴ که ما در آن زندگی می‌کردیم، جوی خرابی بود؛ هر چند کمی عجیب و غریب به نظر می‌رسید. در طبقه‌ی اول ما خانواده‌ای یونانی و در طبقه‌ی پایین بانوی مسن و ریزنقشی

1. Littlemead
3. Sussex

2. Nantley

زندگی می‌کرد که نیمی از بینایی‌اش را از دست داده بود و هر بار بچه‌های کوچک من تکان می‌خوردند، به من تلفن می‌زد و می‌گفت که معلوم است طبقه‌ی بالا چه خبر است؟ فکر می‌کرد آنجا فیل آمده است. هرگز نفهمیدم که از آن خانه چند آپارتمان درآورده‌اند چندانای آن‌ها مسکونی است.

راهرویی داشتیم که در تمام طول آپارتمان امتداد داشت. در انتهای آن، بروی یک کمد قرار داشت که مثل آینه‌ی آویزان شده‌ای بود. راننده شروع کردم به نوشتن کتابی برای دختر پنج‌ساله‌ام، هالی، مکانی که من آن را همان خانه قرار دادم. به‌نظرم ساده‌ترین راه همین بود. این تزیین لازم نبود برایش توضیح بدهم که جای هر چیزی کجاست. بعضی چیزها را تغییر دادم، البته جای اتاق خواب هالی و اتاق نشیمن را با هم عوض کردم.

بعد در چوب‌بلوطی بساط را به آن اضافه کردم، دری که به دیواری آجری باز می‌شد؛ تا حسن اتاق و یرایی خانه‌ای را که در آن بزرگ شده بودم، برایم تداعی کند.

آن خانه بزرگ و قدیمی بود، و فیل و آینه به آنجا برویم. به دو بخش تقسیم شده بود. اقامتگاه خدمتکارها و اتاق پذیرایی که حاشیه‌هایی از چوب بلوط داشت به ما رسید، با دیواری در انتهای اتاق بود و زمانی از آن به‌عنوان در ورودی خانواده استودیو شد؛ اما حالا دیگر به جایی راه نداشت، و به دیواری آجری باز می‌شد. آن اتاق، آن در و اتاق جلویی مادر بزرگم را (به‌همراه نقاشی

رنگ روغن میوه‌های بی‌جان) به کتابی که نوشتنش را شروع کرده بودم، اضافه کردم.

نام کتاب کورالاین بود. آمده بودم نام کارولاین را تایپ کنم، اما اشتباه کرده بودم. به کلمه‌ی کورالاین نگاه کردم و فهمیدم نام کس است. می‌خواستم بدانم چه اتفاقی برایش افتاده است.

هالی داستان‌های ترسناکی را دوست داشت که جادوگر و دختر که روبه‌رو شجاع داشته باشد. خودش همیشه از همان داستان‌ها را برایم تعریف می‌کرد. پس داستان هالی باید ترسناک می‌بود.

شروعی که برای داستان نوشتم و بعداً آن را حذف کردم، این بود:

این داستان کورالاین است که یک‌بار از سنش به‌نظر می‌آید و با خطرهای هولناکی روبه‌رو می‌شود. قبل از آنکه داستان به پایان برسد، کورالاین چیزی را که پشت آینه است، می‌بیند؛ با دستی شیطانی روبه‌رو می‌شود و رودرروی آن‌یکی را در بر می‌ایستد؛ پدر و مادر واقعی‌اش را از دست سرنوشت شومی به‌دور از مرگ است، رها می‌کند و در شرایطی نابرابر به پیروزی می‌رسد. این داستان کورالاین است که پدر و مادرش را کم می‌کند و دوباره آن‌ها را پیدا می‌کند و (کم‌وبیش) سالم فرار می‌کند.

وقتی به آمریکا نقل مکان کردیم، کتاب هالی نیمه‌کاره ماند (آن

را در اوقات فراغتم می‌نوشتم. در آن زمان انگار دیگر اوقات فراغت نداشتم).

شش سال بعد، نوشتن آن را از همان جمله‌ی نیمه‌کاره‌ای که در آگوست ۱۹۹۲ نوشته بودم، از سر گرفتم:

کورالاین گفت: «سلام، چطور وارد شدی؟» گربه چیزی نگفت. کورالاین از رختخواب بیرون آمد.

نوشتن آن را از سر گرفتم، چون می‌دانستم اگر حالا این کار را نکنم، وقتی که کتاب را تمام کنم، کوچک‌ترین دخترم مدی^۱ هم خیلی بزرگ شده است. پس آن را برای هالی شروع و برای مدی تمام کردم.

وسط آمریکا، در خانه‌ای قدیمی که معماری گوتیک داشت، زندگی می‌کردیم. خانه برجکی داشت و ایوانی که با پله به زمین می‌رسید، دورتادور آن را گرفته بود. مهاجری آلمانی که نقشه کش و هنرمند بود، صد سال پیش آن را ساخته بود. می‌گفتند پدرش، هنری^۲ اولین کسی بوده که موتور روی قایق کار گذاشته و این را هم می‌گفتند که او خلاق‌ترین شخص تاریخ مسابقات اتومبیل رانی بوده است. حالا من نوشتن کورالاین را از سر گرفته بودم، اما هنوز وقت کافی نداشتم. بنابراین هر شب قبل از خواب، پنجاه کلمه در رختخواب می‌نوشتم. بعد به سفری دریایی رفتم تا برای کتاب

1. Maddy

2. Henry

مصورى درباره‌ى متمدن اول قانون اساسى (همان كه در باره‌ى آزادى بيان است) پول جمع كنم، و بيشتر داستان را روى عرشه‌ى كشتى نوشتم. و بالاخره آن را در كلبه‌ى كوچكى در حاشيه‌ى درياچه‌اى در جنگل تمام كردم.

«يو مك كين، دوست هنرمندم، از ليتل ميد عكس‌هاى گرفت و از آن‌ها براى طراحى تصوير پشت جلد نسخه‌ى آمريكايى كتاب استفاده كرد».

وقتي هنر سليك^۲ انيميشن كورالين را مى‌ساخت، از من دعوت كرد تا به سياتل بروم. آنجا كلى صحنه ساخته بودند كه هر كدام پشت پرده‌اى قرار داشت. هنرى خانه‌اى را كه كورالين فيلم در آن زندگى مى‌كرد، با من نشان داد. حالا كورالين از جايى در انگلستان به ايالت اوريجون^۳ آمريكا نقل مكان كرده بود، و اسم خانه‌اى را كه در آن زندگى مى‌كرد، «قصر صورتى» گذاشته بودند. به هنرى گفتم: «خانه‌ى من همين است».

و همان بود. قصر صورتى هنرى سليك همان خانه‌اى بود كه حالا من در آن زندگى مى‌كنم، با برجك ابرون^۴ هيچكدام از ما نمى‌دانند چطور اين اتفاق افتاد، اما به طرز عريب، من كتابى كه براى يك دختر در خانه‌اى شروع شد و براى دختر بزرگى در خانه‌اى ديگر به آخر رسيد، مناسب است.

كتاب در سال ۲۰۰۲ چاپ شد و مردم دوستش داشتند. چنين برد مهم‌تر از همه آنكه به كار آمد، دست كم براى بعضى‌ها.

قصدم این بود که داستانی برای دخترانم بنویسم تا از طریق آن چیزی را به آنها بگویم که خودم در کودکی نمی‌دانستم؛ اینکه شجاع بودن به این معنا نیست که نباید ترسید. شجاع بودن یعنی اینکه ترسیده‌ای، واقعاً ترسیده‌ای، به شدت ترسیده‌ای، ولی تصمیم درستی می‌گیری.

حالا که ده سال از چاپ کتاب گذشته است، به خانم‌هایی که در آن زمان می‌کنم که به من می‌گویند کورالاین در روزهای سخت زندگی‌شان به آنها کمک کرده است؛ می‌گویند که وقتی ترسیده‌اند به کورالاین مراجعه کرده و تصمیم درستی گرفته‌اند. و این بیست و هفت سال دیگر ارزش دارد.

کریس ریدل آن عصر ها، جدیدی برای نسخه‌ی دهمین سالگرد کتاب کشیده است به سببی که برای جلد کتاب کشیده بود، نگاه کردم و از اینکه چه خنک آن دو خانه را با هم ترکیب کرده، حیرت‌زده شدم؛ خانه‌ای که حالا در آن زندگی می‌کنم و خانه‌ای که قبلاً در آن زندگی می‌کردم.

نیل گیمن